هوالعلیم

اختصاص اربعین به سید الشهداء علیه السلام

شرح حدیث عنوان بصری – حسران و بطالت عمر – جلسه۱۱۵

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ باللّه من الشيطان الرجيم
بسم اللّه الرحمن الرحيم
وصلّي اللّه علي سيّدنا و نبيّنا أبي‌القاسم محمّد
وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق علیه‌السّلام در تتمه‌ی فرمایشاتشان به عنوان بصری می‌فرمایند که «**وَ لَا يدَعُ أَيامَهُ بَاطِلًا**» یعنی روزگار خود را به بطالت نباید بگذراند، پس از اینکه فرمودند در مطلب خودش به دنبال تفاخر و تکاثر نباید باشد. نباید فخر به دیگران بفروشد در عملی که انجام می‌دهد و نباید نسبت به کارهایی که می‌کند مباهات کند، که ما این کارها را انجام می‌دهیم و این کارها را می‌کنیم؛ و یا اینکه آنچه را که در دست مردم هست از نعمت‌های الهی، به خاطر عزت و بزرگ‌منشی و به خاطر استعلاء (برتری جویی بر دیگران) نخواهد.

که راجع به این فقرات خدمت رفقا صحبت شد و عرض شد منظور امام صادق علیه‌السّلام این نیست که آن چه را که در اختیار مردم هست از معاصی و از امور حرام بین و روشن، این آنها را بخواهد و دلیلی ندارد. شخص دزد و سارق آن چه را که به دست آورده است، حرام است. حالا امام که نمی‌فرمایند بر اینکه این شخص آنچه را که در دست این سارق رسیده و به دست این دزد اندوخته شده است، آنها را بخواهد، این معنا ندارد. یا اینکه فرض کنید که اگر شخصی از روش حرامی به یک مالی رسیده است، مثلا قضاوت به حرام کرده است و مالی به دست آورده است؛ در قضاوت رشوه گرفته است و حکم را به نحوی به طرف یکی از دو طرف جاری کرده است، این مال سُحت است و حرام. معنا ندارد که امام صادق علیه‌السّلام بفرماید که انسان دنبال یک چنین چیزهایی برود، خب تفاخر و تکاثر اصلًا در آن معنا ندارد. آن از اصل حرام است و جهنم است و عقاب الهی و از اصل موجب خسران است و بدبختی و مخالفت با حکم ظاهری و بتّی شرعی.

یا اینکه فرض کنید شخصی به واسطه‌ی قهر و غلبه و ظلم بر افراد و قتل و تهمت بر افراد و اقران خودش به یک منصبی می‌رسد، مانند حکام و پادشاهان که از هیچ تهمتی برای رسیدن به مطلوب دریغ ندارند و از هیچ قتلی و از بین بردن افراد سر راه خودشان، ابایی ندارند. حالا امام بفرماید سالک نباید یک هم‌چنین ادعایی بکند، این خیلی بی‌معناست و هیچ توجیهی برای این مطلب نیست. فرض کنید که یکی مانند مغول یا چنگیز یا همین حُکّام ظالم مثل تیمور و امثال ذلک که اینها بنای حکومتشان بر سفک دماء و از بین بردن افراد و قتل و غارت و وحشی‌گری و از بین بردن اعراض و نوامیس مردم استوار بوده است، حالا امام بفرماید که انسان یک هم‌چنین حکومتی را نباید تقاضا کند. خب بفرمایید شما تقاضا هم بکنید تا ببینید چه گیرتان می‌آید، ایرادی ندارد.

بلکه مقصود امام علیه‌السّلام در این گونه موارد، آن موقعیت‌هایی است که یک صورت ظاهر شرعی

دارد. یعنی فرض کنید که شخص از راه حلال رفته و به مال و منالی رسیده است؛ خب انسان تقاضا کند ای‌کاش من هم جای این بودم که به یک چنین مالی دسترسی پیدا می‌کردم، این غلط است. یا اینکه شخص از راه صحیح به یک منصبی رسیده و به یک موقعیتی رسیده و مرد دانشمندی بوده است و در حرفه و مهنه خودش سرآمد بوده؛ حالا او را رئیس یک سازمانی کرده‌اند، رئیس یک بیمارستانی کرده‌اند، رئیس یک دانشگاهی کرده‌اند، رئیس یک حوزه‌ای کرده‌اند، رئیس یک مجمعی کرده‌اند، رئیس یک جای تجارتی کرده‌اند، رئیس یک مدیریتی کرده‌اند که رسیدن به آنجا از نظر ظاهر اشکال ندارد. امام می‌فرماید دنبال این نباید بروی. باید بالاتر از این فکر کنی و به بالاتر از این بیندیشی. ای کاش به جای او بودم یعنی چه؟ برو خدا را شکر کن که به جای او نیستی و این همه وزر و وبال دامن تو را نخواهد گرفت. دو روز در این دنیا می‌توانی در این مناصب بمانی، روز سوم را چه می‌کنی؟ روز سوم را چگونه می‌توانی به سر بیاوری؟ یا اینکه انسان به یک مرتبه‌ی علمی ...

در مقدمه کتاب *توحید علمی*، مرحوم آقا در احوالات مرحوم آسید احمد کربلایی می‌فرمایند که ایشان در یک مرتبه‌ای بود که شبهه مرجعیت ایشان پس از مرحوم میرزای شیرازی (میرزای دوم) مطرح بود. یعنی از نظر علمی ایشان در یک هم‌چنین حدی بود. در عین حال اهل توحید بود و اهل عرفان بود و آن مرام و ممشای حوزوی خود را در مسائل توحیدی پیاده می‌کرد و این خیلی مسئله مهمی است، ها!

آنچه که امروز و جلسات دیگر می‌خواهیم به آن بپردازیم این نکته است که، چطور می‌شود انسان راه خدا را برود بدون خدا و چطور می‌شود انسان راه خدا را با خدا برود؟ همان راه خدا را می‌رود، ولی هیچ از خدا در آن راه خبری نیست. همان عمل را انجام می‌دهد، ولی در آن عمل خدایی وجود ندارد. ضمیر او از اتصال به مبدأ تُهی است، سرّ او از اتصال به توحید خالی است. خدا می‌گوید، ولی در این خدای او شیطان نهفته است. نماز می‌خواند، ولی در این نماز به بت‌های درونی و هواهای خود سجده می‌کند. در محراب و منبر به تبلیغ دین اشتغال دارد، ولی تمام این تبلیغات برای بزرگداشت خود و شخصیت خود توجیه شده است.

مرحوم کربلایی عارف نامداری بود که اشتغالش را به علوم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله در راستای تحقیق اهداف اهل بیت علیهم‌السلام به کار گرفته بود. و این نکته امتیاز بین ایشان و بین سایر افرادی بود که کم و بیش در این جلسات از آنها صحبت شد. این مرد وقتی‌که برای او شبهه مرجعیت می‌خواهد پیش بیاید یک همچنین شخصیتی می‌فرماید اگر قرار است که شخصی به واسطه مرجعیت به جهنم برود، مَن بِه الکِفَایة بحمدالله موجود است. یعنی به واسطه‌ی مرجعیت و گرفتاری به امور کاذب دینی مردم و نه امور حقیقی‌شان، و اشتغال کاذب و انصراف از خود، اشتغال به امور دینی به بهای از دست دادن امکانات خود و اوقات خود و اتصال خود و پرداختن به خود، این راهی جز جهنم نیست.

خیلی عجیب است که چطور انسان می‌تواند با حفظ موقعیت‌های اجتماعی آن واقعیت را برای خود

لحاظ کند و چطور انسان به واسطه اعتبارات اجتماعی، آن حقیقت و واقعیت را از خود نفی کند و از خود سلب کند! خیلی ما باید حواسمان را جمع کنیم‌ها و خیلی باید مواظب باشیم. که اشتغال به امور دنیا یعنی اموری که در این دنیا واقع می‌شود؛ نه این‌که مقصود از امور دنیا، امور لهو و لعب و تفاخر و تکاثر و امثال ذلک باشد، بلکه آنچه را که در این دنیا خدای متعال از باب تکلیف و وظیفه برای هر شخصی مقرر کرده است، این‌اشتغال ما را از آن حقیقت باز ندارد و از آن واقعیت باز ندارد.

مقصود امام صادق علیه‌السّلام در این عبارات عجیب و غریب این نکته است که به ما هشدار دهد که چگونه اشتغال به امور دنیا حتی اموری که ممدوح است، اموری که از نظر ظاهر ایرادی به آن نیست، اموری که از نظر ظاهر قابل توجیه است، صبغه و لون الهی دارد، رنگ الهی دارد، به هر کس که بگویند می‌پسندد و تمجید و تحسین می‌کند، چطور در نفسِ اشتغال به دنیا انسان از خدا غافل است و هیچ بهره‌ای ندارد.

من یک مثالی را برای رفقا خیلی زدم و خیلی می‌زنم و الان هم این را می‌گویم و چندی پیش هم عرض کردم. خب انسان از این وسایلی که می‌خواهد استفاده کند، این وسایلی که امروزه به دست می‌آید، کشف می‌کنند، اختراع می‌کنند، درست می‌کنند. تمام اینها برای چیست؟ برای خدمت به اهداف و امور و مایحتاج انسان است که در اینجا انسان به کار ببرد. یکی از این وسایل فرض کنید که وسیله سواری است، ماشین سواری است. انسان ماشین را می‌گیرد، وسیله سواری و نقلیه را می‌گیرد برای اینکه به کار و حاجتش برسد. حالا همین وسیله سواری انسان را در دام خودش گرفتار می‌کند؛ نشسته می‌خواهد یک استراحتی بکند، یک دفعه زن و بچه می‌گویند آقا ما را اینجا ببر! حالا که ماشین گرفتید پس در آنجا هم شرکت کنید؛ حالا که ماشین دارید، پس بروید در آن جشن هم شرکت کنید؛ حالا که ماشین داریم پس یک مسافرت دو روزه هم برویم. می‌گوید بابا صبر کن! خسته‌ام، بگذار [استراحت کنم. می‌گویند] نه نمی‌شود! حالا که ماشین داریم دیگر چه عذری داری؟ دیگر چه بهانه‌ای می‌توانی بیاوری؟ درست! همین ماشین انسان را از خود می‌گیرد و به خود مبتلا می‌کند، درحالی‌که ماشین یک وسیله‌ی نقلیه است.

یکی از همین چیزها، همین موبایل است، همین تلفن‌های موبایل. این وسیله خیلی وسیله‌ی خوبی است. انسان در خیلی از اوقات دسترسی به تلفن ندارد و نیاز دارد. ولی همین که موبایل در جیب انسان می‌آید، انسان مانند آدم‌های معتاد و هرویینی می‌شود، مثل این معتادها، معتاد خود موبایل می‌شود، هر کسی زنگ می‌زند فوری گوشی را بر می‌دارد. حالا اگر که بنده خدا می‌رفت یک جایی، کاری نداشت دیگر، از یک مسافتی می‌رود به جای دیگر می‌خواهد برسد، در ماشین که تلفن نیست، راحت برای خودش می‌رود، در افکار خودش، در حال خودش، در سکوت و آرامش خودش، اما تا صدای موبایل بلند می‌شود یک دفعه از آن طرف خط یک نفر تلفن می‌کند و همه اعصاب این را به هم می‌ریزد. خب این چه وسیله‌ای شد؟ حالا خدا نکند که انسان این

وسیله موبایل را خاموش بکند، باید بیاید حساب و جواب بدهد. آقا موبایلتان خاموش بود، چه شده، چه قضیه‌ای هست و دیگر ... خب تا همین حد دیگر مطلب را نگه داریم و آن آقایانی که مبتلا هستند، خودشان بهتر می‌دانند. این موبایل یک وسیله‌ای برای ابتلاء شده است.

به قول یکی از دوستان مرحوم آقا که می‌گفت رفتیم فلان وسیله را بخریم، فلان وسیله ما را خرید. انسان می‌رود موبایل بخرد، موبایل او را می‌خرد. یعنی چه؟ یعنی تمام زندگی او را در اختیار خودش قرار می‌دهد. موقع نماز همین که می‌خواهد نماز بخواند، موبایل زنگ می‌زند. زنگ زدن همان و فوت نماز همان.

درست! حالا متوجه شدید! تا می‌خواهد به یک مطلب گوش بدهد، می‌آید جلو و نیم ساعت صحبت می‌کند؛ همین که می‌خواهد مطلب را بشنود، یک‌دفعه موبایل زنگ می‌زند، بر ندارد باید الک و فلک و ...، بر دارد همه مطالبی که به گوشش رسیده همه از دست می‌رود. انسان با خاطر ناآرام که نمی‌تواند چیزی بفهمد. با خاطر مشوش که چیزی در ذهنش نمی‌رود. پس این خودش می‌شود یک بلا برای انسان، بلا!

این که من خدمت رفقا عرض می‌کنم ما باید برای هر چیزی یک فرهنگ خاص خودش را داشته باشیم، برای همین است‌ها! این وسایل امروزی یا غیر امروزی را به جای اینکه انسان در راستای اهداف و تکامل خودش به کار بگیرد، خود این‌ها می‌آیند و بلای برای آرامش انسان و بلای برای آسایش انسان و بلای برای حرکت انسان می‌شوند و حرکت انسان را متوقف می‌کنند و آرامش انسان را متوقف می‌کنند.

یادم هست در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه حالا ما این حرف‌هایی که می‌زنیم، خب ما مثل رفقا در همین جمع دوستانه و محفل انس این مطلب را می‌گوییم و بنده مسایلی را در زمان مرحوم آقا در کنار مرحوم آقا دیدم. آن مرد بزرگ و آن رجل الهی با آن وقتی‌که داشت و با آن موقعیتی که داشت، بعضی از افراد از شهرستان‌ها می‌آمدند برای دیدن ایشان و ایشان مشغول صحبت با آنها و اختلاط با آنها و گرم گرفتن با آن‌ها می‌شد که یک مرتبه تلفن زنگ می‌زد. چه شد؟! شریک این آقا چای فروش در طهران است و ایشان شماره تلفن این آقا را داده و تلفن می‌زند. از جلوی مرحوم آقا بلند می‌شد و می‌رفت و جواب شریکش را بدهد. التفات می‌کنید کار به کجا باید برسد! و ایشان هم چیزی نمی‌گفتند. آقا بفرمایید، بفرمایید خب تلفن کردند، جواب بدهید.

گاهی اوقات مسئله بالاتر از این بود. در بین صحبت از آقا اجازه می‌گرفت؛ چون با فلان شخص قرار دارد، بلند می‌شد و می‌رفت و تلفن می‌زد. آقا اجازه می‌فرمایید یک تلفن من بزنم. این قضیه چیست؟ حساب است دیگر. آن وقت ما توقع داریم که راهی هم به پیش ببریم، توقع داریم که قدمی هم برداریم. درست!

اینجاست که بزرگان بر این نکته تأکید می‌کنند که برای سالک راه خدا، نباید این ابزار به صورت دام و شبکه قرار بگیرد و بلکه انسان باید شبکه‌ها را به دست بگیرد و دام را باید به دست بگیرد و خودش در این دام

نباید بیافتد، خودش در این شبکه نباید قرار بگیرد. وسیله دارد، باید آن وسیله را در راه خودش مصرف بکند. اگر یک ماه هم این وسیله در گاراژ است، بماند. آنجا من نمی‌خواهم بروم یا با وسیله نمی‌خواهم بروم. وسیله داریم، صد تا هم داریم ولی من نمی‌خواهم استفاده کنم. موبایل دارد و نمی‌خواهد بردارد، نباید بردارد. مگر دلیل بر این است که هر کسی که موبایل دارد، در هر وقتی بتواند بردارد. در بسیاری از اوقات انسان در عالم ذهن مشغول به افکاری است که نباید آن افکار را از دست بدهد.

یک وقت من در همین حدود یک ماه پیش در مشهد مشرف بودم، مشغول نوشتن همین رساله‌ی اربعین که إن‌شاءاللَه به زودی لولا البدا البته، از طبع خارج بشود و رفقا نسبت به مسائلش اطلاع پیدا بکنند. در این رساله صحبت بر این است که اربعین فقط اختصاص به سیدالشهداء علیه‌السّلام دارد و البته این مسئله در زمان‌های سابق هم نبوده است. یعنی علمای سابق به مسئله‌ی اربعین اصلًا توجهی نداشتند و این از حدود صد، صد و پنجاه سال پیش به این طرف رسم شده و متأسفانه خود اهل علم بیش از همه‌ی افراد بر این مسئله‌پافشاری دارند.

مسئله اربعین یک بدعت اسلامی است که در شیعه به وجود آمده است و ما اربعین نداریم. مرده که مرده، خدا رحمتش کند، یک فاتحه بخوان و تمام شد و رفت. آن‌چه که ما در شیعه باید به آن تمسک کنیم، احیای ذکر اهل بیت است نه احیای ذکر پدر و پدر بزرگمان و فلان خواننده و فلان موسیقی‌دان و فلان شخص ... این حرف‌ها نیست. ما در فرهنگ شیعه این مطالب را نداریم. در فرهنگ شیعه این است که رسول خدا صلی اللَه علیه و آله فرمودند شیعه و سنی سه روز مجلس ترحیم[1] آن هم نه بزرگداشت، بگیرند. تجلیل را هم می‌گویند بزرگداشت. مجلس تجلیل ما در اسلام نداریم و ما مجلس ترحیم داریم. رفته آن طرف هشتش گروی هشتادش است، باید برایش طلب مغفرت کرد، حمد و توحید خواند. یال و کوپال و درجه و منصب و مدیر فلان اداره و وزیر و این حرف‌ها به درد آن دنیایش نمی‌خورد. ما چرا خودمان را بدبخت سایر افراد بکنیم و دنیای خودمان را خراب بکنیم. او رفته دارد حساب و کتاب خودش را در آنجا پس می‌دهد، حالا بگوییم یال و کوپال داشته، وزیر بوده است! خب بوده که بوده، چقدر کارش برای خدا بوده است؟ آیا در وقتی که در میز ریاستش می‌نشست به خدا فکر می‌کرد یا به موقعیت خودش فکر می‌کرد؟ باید راجع به این مسئله ما در مجالس ترحیم صحبت کنیم. نه اینکه آقا این بوده است و این بوده است و چه بوده است و آن واعظ هم که می‌رود بالای منبر تمام اول و آخر مطالب در همین قضایا می‌گذرد. و اگر حق مطلب را اداء نکند مورد بی لطفی و بی‌مهری صاحبان عزا واقع می‌شود و دیگر او را برای مجالس بعد دعوت نمی‌کنند و او هم هر چه بتواند در

---

[1] الکافی، ج ۳، ص ۲۱۷: عن أبی‌جعفر علیه‌السلام قال: یصنع لأهل المیّت مأتمٌ ثلاثة أیامٍ من یوم ماتَ.

این موقع سنگ تمام می‌گذارد. تمام این‌ها برخلاف شرع است.

ما در شرع مجلس ترحیم داریم. یعنی مجلسی قرار بدهید و بروید طلب مغفرت کنید، حمد بخوانید. او الان به چه احتیاج دارد؟ به تعریف‌هایی که من بالای منبر از او می‌کنم یا به آن حمدی که دستور داریم که طبقی از نور می‌شود و برای او ملائکه می‌برند؟ به کدام یک از اینها نیاز دارد؟ ما به کجا داریم می‌رویم؟

امروزه در شیعه بسیاری از مسایل و سُنن بر خلاف سنت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله انجام می‌شود. مسئله اربعین سابقه ندارد. بیش از دویست و شصت و پنج سال دوران امامت ائمه علیهم‌السلام بود، آیا یک مورد در روایات داریم ائمه گفته باشند برای مرده‌هایتان اربعین بگیرید. آقا دویست و شصت و پنج سال یک هفته و یک ماه نیست. بیش از دو قرن و نیم دوران خلافت الهی ائمه علیهم‌السلام بوده است. یک مورد داریم امام رضا علیه‌السّلام به کسی فرموده باشد برو برای پدرت اربعین بگیر؟ هر روز هم یکی می‌مرده است، مسئله مرگ و میر هر روز بوده است. یا کسی خاله‌اش می‌مرده است یا عمه‌اش می‌مرده است، از اصحاب می‌مردند، پدرش می‌مرده است. این طور نبوده که هر صد سال که بگذرد یکی بمیرد.

مبتلی‌به ترین مسئله در زمان ائمه علیهم‌السلام همین مسئله مرگ و میر بوده است. افراد فوت می‌کردند، از اصحاب فوت می‌کردند. نه تنها برای اصحاب، یک مورد داریم ائمه علیهم‌السلام گفته باشند برای پدرمان‌اربعین بگیرید؟! موسی بن جعفر علیهماالسلام فرموده باشد که برای پدرم امام صادق علیه‌السّلام اربعین بگیرید. بوده است؟ برای أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام بوده است؟ برای خود رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله بوده است؟ کجا بوده است؟ پس ما این اربعین را از کجا درآوردیم؟ برای چه آخر؟ اگر یک شخص از مخالفین ما از برادران اهل سنت بیاید بگوید این مجالسی که شما تشکیل می‌دهید به گفته خودتان، آیا در کتب اهل بیت شما هست یا نه، چه جوابی داریم بگوییم؟ می‌گوییم خب به خاطر طلب رجاء است و به خاطر ثوابش. می‌گوید خب در هفتاد روز بگیرید، چرا می‌خواهید در اربعین بگیرید؟ سر بیست روز بگیرید.

پس بنابراین مسئله اربعین فقط اختصاص به سیدالشهداء علیه‌السّلام دارد. رسول خدا صلی اللَه علیه و آله فرمودند: سه روز ترحیم، والسلام.

پدر ما فرمودند چون رسول خدا فرموده و سنت بر سه روز است، شما هم برای من سه روز باید بگیرید، آن هم در منزل. نه از یال و کوپال و نه از کتاب و ... و اینها را همه برای من فرمودند. نه از کتاب‌های من بگویید، نه از نمی‌دانم چند نفر شاگرد دارد و چند نفر مرید دارد، فقط در آنجا منبری هم صحبت نکند، فقط روضه سیدالشهداء علیه‌السّلام و قرآن همین!

این را می‌گویند مرد الهی! به خود من وصیت فرمودند در بیمارستان که بودند. سه روز عزا می‌گیرید، ترحیم آن هم نه عزا، ترحیم، حالا بقیه‌اش بماند، و بعد از سه روز دیگر تمام، تمام. سال هم نباید بگیرید.

ایشان فرمودند: سال نباید بگیرید. و در خصوص اربعین هم فرمودند: این بدعت است و جایز نیست کسی این کار را انجام بدهد و ما هم نگرفتیم.

من داشتم در مشهد راجع به این قضیه می‌نوشتم، یک مرتبه در باز شد و یک نفر آمد و گفت فلانی این مسئله اتفاق افتاده است. تا این مطلب را گفت یک چیزی در ذهنم بود و رفت که رفت. گفتم مگر من نگفتم وقتی در اتاق کار و مطالعه هستم، کسی حتی در نباید بزند. گفتم مگر من نگفتم وقتی در اتاق کار هستم، هر کسی آمد بگویید نیست. من دیگر در آنجا کأنه در منزل نیستم. چرا؟ چون انسان احتیاج به آرامش دارد. خب هیچی تمام شد و مطلب از دست رفت. حالا کی دوباره آن قضیه برگردد، آن چیزی که در ذهن بوده، دوباره در روال خودش پیدا بشود و برگردد یا بر نگردد! حالا انسان آمده با همین ابزار و آلات، آسایش خودش را، فکر خودش را، همه چیز خودش را از بین برده است. این که نشد کار.

خدا رحمت کند یکی از اطباء قدیم که مرحوم آقا و ما پیش او می‌رفتیم، مرحوم دکتر ناصر اتفاق بود. از اطباء بسیار مشهور بود که در همین طهران بود. ما برای ناراحتی‌های معده پیش او می‌رفتیم. ایشان هم همین‌طور ناراحتی قلب و داخلی و عروق داشتند و پیش او می‌رفتند. و او خیلی آدم عجیبی بود و وقتی چشم ایشان به مرحوم آقا می‌افتاد، انگار اصلًا دیگر مریضی ندارد مریض‌هایش هم از هفت، هشت و ده تا بیشتر تجاوز نمی‌کردند یعنی بیشتر آنها می‌دانستند با این‌که خیلی می‌آمدند. یک مرتبه یادم هست با مرحوم آقا رفتیم در مطب ایشان، چهار ساعت ایشان شروع کرد به صحبت کردن. یعنی از ساعت هشت تا ساعت دوازده ایشان صحبت می‌کرد. حالا این مریض‌های بیچاره همین طور ماندند آنجا. بعد آخر آقا را معاینه کرد و آمد بیرون و گفت: خب من خسته شده‌ام! رفت طبقه بالا و گرفت خوابید. بروید فردا بیایید.

ایشان از اطباء جهانی بود و حرف‌های خوبی می‌زد. خب حرف‌های قابل تأملی هم داشت. یکی از حرف‌هایی که آن روز می‌زد این بود که آقا ما آمدیم یک حلبی را خریدیم، رفتیم خودمان را در آن گرفتار کردیم. به ماشین می‌گفت حلبی. یک حلبی خریدیم و خودمان را گرفتار کردیم و همین‌طور داریم دور طهران می‌چرخیم و زندگی و همه چیزمان را [گرفته است.] راجع به اکتشافات و اختراعات و مسائل روزمره امروزی داشت انتقاد می‌کرد. یک مسئله این بود که ما با دست خودمان، آرامش خودمان، این شخصی که باید قدم بزند و راه برود و ورزش کند، این آمده به جای این سوار ماشین می‌شود. این شخصی که الان باید در منزل بنشیند و احتیاج به آرامش دارد خیلی حرف‌های خوبی می‌زد، بسیار حرف‌های خوبی بود، همین حرف‌هایی که ما داریم می‌زنیم دیگر فکرش احتیاج به آرامش دارد، از سر کار برگشته است، یک‌دفعه زن و بچه می‌گویند آقا ما را ببر پارک. اسم ماشین را گذاشته بود حلبی. می‌گفت حلبی گرفتیم و خودمان را در آن حلبی محبوس کردیم و در سرما و گرما هی دور خودمان می‌چرخیم، عمر خودمان را تلف می‌کنیم.

خب حالا اینها را به عنوان مقدمه و حواشی ما ذکر کردیم. البته نه اینکه اینها حواشی هست بلکه همه‌ی اینها اصل است و روی همه‌ی اینها باید توجه کرد و انسان متوجه بشود و حقیقت خودش را باز یابد و از نقصان‌ها و کوتاهی‌ها جلوگیری کند.

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند که یک سالک راه خدا که این عمرش را خدای متعال به عنوان امانت آمده به دست او سپرده است، نباید در مواردی بگذارند که خدا برای او تقدیر نکرده است. آرزوی مطالبی را بکند که خداوند برای او تقدیر نکرده است، نه اینکه حرام باشد؛ آنکه حرام است اصلًا بحثی نیست. خواستِ مسائلی را داشته باشد که خدای متعال برای او تقدیر نکرده است و برای او این‌ها را به وجود نیاورده است.

بعد امام می‌فرماید: **و لا یدع أیامه باطلا**؛ روزگار خود را به بطالت نباید بگذراند. این عبارت یعنی چه؟ طبعاً با توجه به مطالب گذشته رفقا حقیقت این عبارت دیگر دستشان آمده است و مقصود امام علیه‌السّلام را همه متوجه می‌شویم که ایام چگونه به بطالت نباید بگذرد. کأنّ می‌توان نتیجه گرفت که این عبارت می‌تواند ماحصل و معلول و نتیجه آن دو عبارت قبل باشد. یعنی کسی که دنیا را برای تفاخر و تکاثر نخواهد، و آن چه را که در دست مردم است به عنوان بزرگ منشی و عزت طلبی، آن را طلب نکند؛ طبعاً دنیای او دیگر به بطالت نخواهد گذشت. اما اگر یک قدری در این زمینه توضیح داده بشود به نظر می‌رسد که بد نیست. امروز نسبت به معنای بطالت یک توضیحی می‌دهیم تا جایی که وقت اقتضاء کند و إن‌شاءاللَه در جلسات بعد، مصادیقی که ممکن است انسان را به بطالت بکشاند و کیفیت احتراز و اجتناب از آن راه‌ها، برای رفقا و دوستان عرض می‌شود.

در عبارات بزرگان، همه بزرگان، این مسئله به چشم می‌خورد که روزگارت را به بطالت نگذران! همه‌ی افراد، در نوشته‌های اولیای خدا، عرفای الهی، اگر مطالعه کنید و ببینید، در اشعار عرفای الهی و اولیای پروردگار و اهل توحید، همه روی این نکته توجه کرده‌اند که انسان اوقاتش را به بطالت نباید بگذراند. نمی‌گویند گناه نکن، می‌گویند عمرت را به بطالت نگذران. نمی‌گویند قصد قربت داشته باش، می‌گویند عمرت را به بطالت نگذران. نمی‌گویند از حرام اجتناب کن، چون آن مسائل برای افراد روشن است. احکام الهی، حرمت، وجوب، کراهت، استحباب، همه‌ی اینها برای افراد روشن است، چه چیزی مخفی است در این مسئله که این‌قدر بزرگان نسبت به آن تأکید می‌کنند؟ عمرت را به بطالت نگذران! عمرت را به لهو و لعب نگذران! عمرت را به حقیقت بگذران نه به مجاز!

معنای باطل چیست و معنای حق چیست؟ حق به چه گفته می‌شود و باطل به چه گفته می‌شود؟ در چه مسیری اگر انسان باشد، حق است و در چه مسیری اگر انسان باشد، باطل است؟ آیه شریفه قرآن این مسئله را به خوبی برای ما مشخص می‌کند: ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ وَ أَنَّ اللهَ هُوَ

الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ الحج، ٦٢ حق فقط اختصاص به پروردگار دارد. أَنَّ اللَه هُوَ الحَقُّ، حق خداست. نمی‌فرماید ملائکه حقند، انبیاء حقند، دنیا حق است، آخرت حق است، بهشت حق است، گرچه همه‌ی اینها حق است؛ ولی حق را منحصر در اللَه می‌کند، ذلِک بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ، خدا حق است. مگر قرار بر این هست که خدا باطل باشد؟ چه مقصودی خدای متعال از این تعبیر دارد؟ چرا نفرمود راه خدا حق است؟ چرا نفرمود نعمت‌های الهی حق است؟ چرا نفرمود بهشت حق است؟

مثل این‌که بعضی‌ها من باب مثال در بعضی از این تعابیر، در آیات قرآن قائل به توجیه هستند. می‌گویند خب این معنا با ذات پروردگار که سازش ندارد. مثلًا فرض کنید در آیه قرآن هست که وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ المائدة، ٦٤ یهود می‌گویند دو دست خدا بسته است. خدا کاری نمی‌تواند انجام بدهد. خدا می‌فرماید که نه! دست خدا باز است. خب گفته می‌شود که خدا دست ندارد، پس منظور از این دست اراده و مشیت خداست. یا اینکه می‌گویند: وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا الفجر، ٢٢ در روز قیامت خدا می‌آید و ملائکه صف در صف در روز قیامت حضور پیدا می‌کنند. کدام ملائکه؟ ملائکه‌ای که تمام اینها در این دنیا یک‌یک، تمام کارهای ما را در آن قوای ملکوتی خودشان به عنوان پرونده نگه داشتند. تمام این‌ها را نگه می‌دارند.

الان من صحبت می‌کنم. تک‌تک از دوستان مطالب بنده را می‌شنوند. به تعداد هر کدام از ما، هزارها ملک تمام نقاط وجودی و اعمال ما را الان دارند یک به یک ضبط می‌کنند. نگاهی که شما به من می‌کنید، تفکری که نسبت به مطالب من دارید، انعکاس و عکس العملی که از صحبت‌های من در اذهان شما پیدا می‌شود، تمام این‌ها را الان ضبط می‌کنند. حالتی که من در موقع صحبت الان به خود گرفتم، تا چه قدر نسبت به مطلب حریت و آزادی دارم؟ آیا مطلبی را که به صلاح من نیست برای شما می‌گویم یا نمی‌گویم؟ آیا در بیان مطلب برای خودم جا می‌گذارم و کتمان می‌کنم یا نه؟ آیا در ادای صحبت، جوری صحبت می‌کنم که به منافع دنیوی و شخصیت من لطمه بخورد یا نخورد؟ تمام اینها را الان ملائکه در پرونده‌ی من ضبط می‌کنند، در پرونده‌ای که برای خودشان است. یعنی قوای مجرد ملائکه به واسطه‌ی ضمیر و به واسطه‌ی صور ملکوتی و مثالی که شخص در این دنیا موجد و مولّد آن صور است، [به آن مسائل دسترسی پیدا می‌کنند و] همه‌ی آن صور در پرونده‌ی ملائکه ثبت است. لذا می‌فرماید: وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا. تمام ملائکه‌ای که در اینجا پرونده‌ها را در خودشان گرفتند، آنجا حضور پیدا می‌کنند.

شمای گوینده در وقتی که داشتی صحبت می‌کردی یک‌دفعه این معنا به نظرت آمد، ولی دیدی چون به فلان جای زندگیت برخورد می‌کند، نگفتی و رد شدی و کلام دیگری گفتی. ای داد بی داد، درست است! شمای شنونده وقتی که این مطلب را شنیدی، چون این مطلب به خود شما برخورد می‌کرد، آمدی نسبت به

توجه به این مطلب گذشتی و به خود نگرفتی، گفتی ببینیم آقا بعد از این چه می‌خواهد بگوید، این هم ثبت است! می‌آورند می‌گویند الان بفرمایید. در ساعت پنج دقیقه به یازده به وقت جدید آنها وقت جدید هم حسابشان است. به وقت جدید اگر ساعت نمی‌دانم جلو باشد، عقب باشد، چون ملائکه وقت جدید را دقیق می‌دانند، دقیق خلاصه می‌دانند شما یک چنین فکری در نظرت پیدا شد، چرا پیدا شد؟ شمای گوینده یک چنین فکری پیدا شد و این جمله را نگفتی، چرا نگفتی؟ چرا خیانت کردی و نگفتی؟ چرا آن چه را که گفتی، گزیده گفتی و انتخاب کردی؟ و جاء ربک و الملک!

چنان دقیق است رفقا، چنان دقیق است که مو لای درزش نمی‌رود. با هیچ برنامه‌ی کامپیوتری هم نمی‌شود خرابش کرد. پرونده‌ای است بسته و مهر. با ساتور و تیشه و دیلم و کلنگ هم نمی‌شود این پرونده را باز کرد، ابدا! چون مجرد است و عالم مجردات است. اینجا می‌شود پرونده‌ها را باز کرد، یک شبیه خونی زد و یک پرونده را از لای پرونده‌ها کشید بیرون و یا یک کاغذهایی درآورد و پرونده‌ها مختومه بشود و امثال ذلک. آنجا نه آقاجان این حرف‌ها نیست! دقیق! این فکر الان برایت اینجا پیدا شد، آن حرف را آنجا زدی، آن تصور را اینجا کردی، آن کار را آنجا کردی.

خب و جاء ربك و الملك همه می‌آیند. بعد می‌گوییم که «و جاء»، خب خدا چطور بلند می‌شود و می‌آید؟ می‌گوییم: «جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ» یعنی امر خدا آمد. نه آقاجان! خود خدا می‌آید، خود خدا حضور پیدا می‌کند، خود خدا وجودش را کافر و مومن در روز قیامت [احساس می‌کنند]. الان ما احساس نمی‌کنیم، الان می‌گوییم در این سمت خدایی وجود ندارد، همه افراد هستند، رفقا هستند، دوستان هستند، کجای از این حجم را خدا گرفته؟ ولی در روز قیامت این معنا احساس می‌شود. آنچه که در این دنیا غافل بودیم و پنهان بود درحالی‌که ظاهر بود، آن پنهان و خفای خود را در روز قیامت از دست می‌دهد و ظهور پیدا می‌کند. انسان خدا را در کنار خودش احساس می‌کند. وجود خدا را در کنار خود می‌یابد. خدا خودش می‌گوید «وَ جاءَ رَبُّكَ» نه اینکه «جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ». امر پروردگار یعنی چه؟

یا مثل مطالبی که مرحوم آقا می‌فرمودند. می‌فرمودند که: مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللهِ لَآتٍ العنکبوت، ۵ کسی که به دنبال لقاء پروردگار است، بداند که آن مدت سر خواهد رسید. خب افراد می‌گویند که خدا که قابل رؤیت نیست، خدا که قابل زیارت نیست، پس بنابراین ما اصلًا لقاء اللَه نداریم و دیدن خدا نداریم و این مطالبی که دراویش و صوفی‌ها و عرفا و اینها می‌گویند، این مطالب اصل ندارد. مقصود از لقاء پروردگار، لقاء نعمت‌های الهی است برای کسی که می‌خواهد نعمت‌های الهی را ببیند در بهشت و امثال ذلک. نه! اینها همه غلط است. آیه «مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللهِ» است و آیه قرآن با کسی شوخی ندارد؛ خدا می‌تواند

بگوید «**من کان یرجوا لقاء نعم اللّه**» ولی نگفته نعمت‌های خدا. دارد «مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللهِ»، خود خدا.

در این آیه می‌فرماید: «ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ»؛ حق خداست. یعنی در عالم وجود حق عبارت است از پروردگار، واقع عبارت است از ذات پروردگار. ما حق نیستیم؛ زن حق نیست؛ شوهر حق نیست؛ فرزند حق نیست؛ پدر حق نیست؛ مادر حق نیست؛ شریك حق نیست؛ باغ حق نیست؛ عقار حق نیست؛ منصب حق نیست؛ مال حق نیست؛ هیچ کدام اینها حق نیست. آنچه که حق است «ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ»! حق فقط خداست.

خب باطل چیست؟ برای ما باطل را خدا روشن می‌کند. وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ الحج، ٦٢ هر چه غیر از خدا را بخوانی، آن باطل است، هر چه غیر از خدا. به دنبال غیر خدا باشید، آن می‌شود باطل. به دنبال غیر او بگردید، آن می‌شود باطل. به دنبال غیر او ذهن را ببرید، آن می‌شود باطل. توجه را به غیر او منصرف کنید، آن می‌شود باطل. یک ثانیه فرق است. در یک ثانیه انسان عجیب است‌ها از حق می‌افتد به باطل و از باطل می‌افتد به حق. فکر می‌کند، درست فکر می‌کند، درست فکر می‌کند، یک مرتبه در یک ثانیه.

یک وقت در خدمت مرحوم آقا رضوان اللّه علیه بودیم و ایشان صحبت می‌کردند. یکی از دوستان ما نسبت به مطالبی که ایشان می‌فرمودند راجع به یک جریانی که باید این کار را انجام بدهید و این کار را انجام بدهید و در این مسیر [حرکت کنید، به ذهنش فکری خطور کرده بود]. راجع به طبع کتاب‌هایشان بود و مطالبی که در ترتیب طبع کتاب‌ها بود. خب این شخص در یک چنین فکری بود، البته بعد او به من گفت این مسئله را. می‌گفت من همین‌طور که داشتم فکر می‌کردم این کارها را بکنیم، یک‌مرتبه به نظرم رسید برای تسهیل در این کار پیش فلان شخص برویم و یک واسطه‌ای قرار بدهیم. تا این [مطلب خطور کرد]، یک‌دفعه آقا فرمودند پیش هیچ کس هم نمی‌روید.

ببینید یک ثانیه! یعنی پیگیری کردن و دنبال کردن و رفتن باید برای خدا باشد، واسطه یعنی چه؟ آن کار را برایمان بکند یعنی چه؟ روابط را پیدا بکنیم یعنی چه؟ این کار جزو کارهایی نیست که دنبال روابط باشد. این مسائل مثل بقیه‌ی چیزها نیست که برای انجام آن به هر حیله و هر راهی انسان دست بزند و اقدام بکند. این مسیر این است. اگر از این راه درست شد شد، وگرنه رابطه بی‌رابطه مطلقا، تا صد سال دیگر این کتاب چاپ نشود، ابدا یک کلمه نباید گفته بشود، یک ثانیه. یعنی یک ثانیه همین که آن فکر از آن مسیر برگشت، برگشت به دنیا. برویم پیش فلان شخص و آن جلو بیاندازد؛ با این چیست؟ مخالف است، چون این طریق حق هست. یک‌دفعه عقربه می‌آید به این سمت، تا عقربه آمد به این سمت، خب ولی خدا که می‌فهمد، می‌گوید دست نگه دار، هیچ کجا نمی‌روید، شد شد، نشد نشد!

وَ أَنَّ ما يدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ، هر چه غیر از خدا باشد، باطل است. ببینید یک ثانیه ها، یک نیت ها، گرچه آن نیت همان‌طوری که عرض کردم در راستای سرقت و دزدی و رشوه نیست، ولی در راستای

چیست؟ در راستای تحقیق و در راستای انجام همین امور الهی است. ولی امور الهی باید تا وقتی که خدا در او هست به او پرداخت، همین که می‌خواهد فاصله بگیرد دیگر آن امر، امر الهی نیست. می‌شود مثل سایر چیزهای دیگر، دیگر این کتاب می‌شود روزنامه، این کتاب دیگر می‌شود ژورنال، این کتاب می‌شود مجله، این‌تبلیغ می‌شود برای مسائل دنیا، این منبر دیگر می‌شود تریبون و فقط چهره‌اش عوض شده است. آن مسائل پشت تریبون است، این مطالب چیست؟ بالای منبر است؛ هیچ تفاوت نمی‌کند، یکی است.

وَ أَنَّ ما يدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ؛ هر چه که غیر از خدا باشد آن می‌شود باطل. پس خدا می‌شود حق، ذات پروردگار می‌شود حق، نه راه او که حق عبارت شود از راه او؛ گرچه راه او حق است. راجع به آیه شریفه که اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ الفاتحة، ٦ روایت داریم که فرمودند صراط مستقیم چه صراطی است؟ ما را در صراط مستقیم خدایا هدایت کن. امام علیه‌السّلام می‌فرماید: «صراط علی حق نمسکه»[1] می‌فرماید که شأن نزول در این آیه این فقره است. صراط علی صراط حق است و باید به این صراط تمسک کرد. این معنا معنای چیست؟ معنای اهدنا الصراط المستقیم است. ولی این صراط أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام کی حق است؟ وقتی‌که حقیقت أمیرالمؤمنین در این صراط لحاظ بشود. نه اینکه اسماً بگوییم أمیرالمؤمنین و بعد هم در خلاف مسیر أمیرالمؤمنین بیاییم به جنگ ولایت و به جنگ عرفان و به جنگ توحید برخیزیم. این صراط، صراط شیطان و ابلیس است نه صراط أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام.

صراط أمیرالمؤمنین، صراط آسید احمد کربلایی است؛ صراط آسید حسن مسقطی است؛ صراط مرحوم قاضی است؛ صراط مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی است؛ صراط مرحوم شیخ محمد بهاری است؛ مرحوم سید محمد سعید حبوبی است. این بزرگان است. اینها هستند که حقیقت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام را دریافتند و در کارشان و در عملشان و در درسشان، وقتی‌که بسم اللَه را شروع میکنند، فقط أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در ذهنشان است، تا وقتی می‌گویند و السلام علیکم و رحمة اللَه و برکاته. وقتی‌که نماز می‌خوانند، در نماز جماعتشان با یاد أمیرالمؤمنین نماز می‌خوانند و بعد با یاد او تمام می‌کنند.

این نماز با آن نمازی که یک ربع به آفتاب در صحن أمیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام انعقاد پیدا می‌شود، یکی است؟ یک ربع به آفتاب، بیست دقیقه به آفتاب، یکی است؟ آن وقت ما می‌گوییم دنبال أمیرالمؤمنین و دنبال ابقای حوزه هستیم. حوزه را نگه داریم! کدام حوزه؟ کدام حوزه؟ حوزه‌ای که سردمدارانش این گونه افراد باشند؟ این راه، راه أمیرالمؤمنین است یا راه أمیرالمؤمنین این است که این نماز را در اول طلوع فجر بخوان، چه به جماعت چه به غیر جماعت؛ گور پدر افراد نیایند به نماز جماعتت. گور پدر افراد که بخواهند

---

[1] تفسیر الآلوسی، ج ١، ص ٣٦.

بگویند که آقا صبر کن و فلان. این حرف‌ها یعنی چه؟! آقا می‌خواهند بعضی‌ها به شما اقتدا کنند، غلط می‌کنند اقتدا کنند. آقا و آقا نداریم، بلند شوید بروید به این آقا اقتدا کنید. نماز اول وقت را شما ترک می‌کنید به خاطر اینکه بهانه بیاورید که یک عده می‌خواهند به ایشان اقتدا کنند، بی‌خود می‌کنید. یا اینکه صبر کنید که مردم از توی خانه‌هایشان بخواهند بیرون بیایند، بلکه مردم بخواهند که بعد از طلوع آفتاب به نماز بپردازند.

وقتی‌که أمیرالمؤمنین می‌آید خودش در اول طلوع فجر اذان می‌گوید و نماز می‌خواند، به چه حقی آن کسی که خود را دنباله روی علی علیه‌السّلام می‌داند باید نیم ساعت قبل از طلوع آفتاب نماز بخواند؟ برای‌چه؟ آن امامت جماعت در کمر بنده و امثال بنده بخواهد بخورد که بر خلاف مسیر أمیرالمؤمنین باشد. این چه امامت جماعتی است؟ ولی مرحوم قاضی چه می‌گوید؟ می‌گوید اول وقت نماز بخوان. مردم آمدند، نیامدند نیامدند. خدا چه گفته است؟ خدا در اینجا چه گفته است؟ گفته صبر کن تا مومنین جمع شوند؟! صبر کنید تا مأمومین حضور پیدا کنند؟! ولو اینکه از نماز تأخیر بیافتد؟ خدا گفته اول وقت بگو اللَه اکبر، پشت سرت یک نفر هم می‌خواهد نباشد، نباشد، به جهنم. یک نفر هم می‌خواهد نباشد. کدام را أمیرالمؤمنین فرمود؟ أمیرالمؤمنین خودش برای نماز صبر می‌کرد تا همه‌ی اهل کوفه بیایند در مسجد کوفه؟ این‌طوری بود؟ اگر بود بسیار خب ما هم هستیم. یا نه می‌آمد اذان می‌گفت و می‌رفت دو رکعت نماز نافله می‌خواند و بعد می‌گفت اللَه اکبر، یک نفر بود بود، اگر صد هزار نفر هم بود، ما نماز را می‌خوانیم. چرا ما بخواهیم دنبال مردم باشیم، چرا مردم نباید دنبال ما باشند! چه کسی گفته؟ صبر کنید یعنی چه؟ صبر کنید یعنی چه؟

مرحوم آقا در زمان حیات خودشان به یک نفر فرمودند که آقا موقع نماز، باید دکان را تعطیل کرد و باید به نماز برخواست. درست یادم هست، درست یادم هست، آن شخص در نزدیکی مسجد خرازی داشت. روز عید غدیر بود، مرحوم آقا آمدند برای نماز با اینکه تأکید کرده بودند آقا امروز را شما از دست ندهید آمدند برای نماز، نماز ظهر را که خواندند، نماز عصر را هم خواندند. وقتی‌که من داشتم می‌آمدم بیرون، دیدم این شخص در وضوخانه مسجد دارد وضو می‌گیرد و دارد در سرش می‌زند ای داد بی‌داد! دیدی این دنیا، ما را امروز از نماز روز عید غدیر و نماز آقا محروم کرد. بفرمایید! بفرمایید! این هم نتیجه دنیا. حالا آقا بیاید به خاطر این شخص نیم ساعت نمازش را به تأخیر بیاندازد تا اینکه ایشان مشتری‌ها را جواب بدهد و پاسخگو باشد، این‌ها معنا ندارد.

وَ أَنَّ ما یدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ یعنی این! یعنی موقع نماز که داری مشتری را راه می‌اندازی باطل است؛ تمام شد و رفت. موقع ذکر که می‌خواهی به کار دیگری بپردازی باطل است، تمام شد. برای انجام این کار اگر غیر خدا را به خاطر مصالح در نظر گرفتی، غیر خدا می‌شود «یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ». غیر از خدا را خواستن، او باطل است؛ تمام شد و رفت.

و صحبت در این است که باطل نمی‌ماند. دلیلش این است که می‌آییم و در سرمان میزنیم ای داد بی‌داد، سر چه؟ سر اینکه هزار تومان حالا در آن روز گیرمان آمد. واقعاً چقدر انسان باید بدبخت و بی‌چاره باشد که این حقایق را به این مفتی و مجانی در اختیار انسان قرار دادند، انسان رها کند و بیاید به مسائل دیگر بپردازد. همین طوری راحت، راحت در اختیار ما قرار داده‌اند که حق این است و باطل این است.

بنابراین آیه شریفه می‌فرماید: «ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ»؛ حق عبارت است از خدا، «وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ»؛ هر چه که غیر از خداست می‌شود باطل، هر چه که غیر از خدا انسان بخواهد و هر چه که غیر از خدا انسان طلب کند. این معنا معنای حق و معنای باطل به صورت خیلی مختصر و فشرده بود.

إن‌شاءاللَه در جلسه‌ی آینده کیفیت تطبیق خدا و رضای الهی در افعال و کردار و کیفیت اجتناب از باطل که باطل به چه صورت‌هایی در می‌آید را، توضیح خواهیم داد. واقعاً عجیب است آیه شریفه، دیگر به خوبی این معنا را روشن می‌کند. در یک آیه می‌فرماید: وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً الفرقان، ۲۳ هر عملی‌را که اینها در این دنیا انجام دادند ما همه را در این عالم قیامت عرضه می‌داریم، همه را نشان می‌دهیم، حالا که آوردیم نشان دادیم، فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً، همه اینها را مانند پنبه زده شده در هوا پخش می‌کنیم و از بین می‌بریم و اثری از این‌ها را در روز قیامت برای اینها باقی نمی‌گذاریم. تمام کارهایی که این‌ها در این دنیا انجام دادند [را از بین می‌بریم]، راجع به مجرمین‌ها! این آیه همان طوری که بزرگان می‌فرمودند واقعاً از آن آیاتی است که بند بند انسان را جدا می‌کند. این معنای وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً چیست؟ یعنی آن اموالی را که ما در این دنیا سرقت کردیم، اینها را در روز قیامت می‌آوریم؟ خب این اصلًا جای برای عرضه نیست. آن دروغ‌هایی را که ما در این دنیا گفتیم، آنها را می‌آوریم؟ آیا قمار که در این دنیا کردیم، آن قمار را می‌آوریم؟ نعوذ باللَه گناهان و محرماتی را که در این دنیا مرتکب شدیم، آنها را داریم می‌آوریم؟ این است معنا؟ خب این که هباءً منثورا ندارد، این که از اول حسابش پاک است.

این آیه چه را می‌خواهد بفرماید؟ این آیه می‌خواهد به ما هشدار بدهد کارهایی را که در این دنیا تو خیر می‌پنداشتی و صورت ظاهرِ موجّه دارد و عملی است که به حسب ظاهر در میزان عمل می‌تواند این عمل قرار بگیرد، ما این‌ها را در روز قیامت می‌آوریم و پنبه‌اش را چنان می‌زنیم که اثری از آن عمل باقی نماند. چرا باقی نماند؟ چون باطل بوده است. ظاهرش موجّه است، ظاهرش نماز است، ولی در روز قیامت پنبه این نماز را می‌زنیم، هباءً منثورا می‌کنیم. ظاهرش تبلیغ دین بوده است، ولی در روز قیامت این تبلیغ را تبلیغ شیطان قلمداد می‌کنیم. ظاهر این عمل برای خدا بوده است، این عمل برای خدمت به مردم بوده است، برای صحت و سلامتی مردم بوده است، برای رفاه و آسایش مردم بوده است، ولی آن عمل را در روز قیامت می‌آوریم و باطن آن عمل را نشانت می‌دهیم و وقتی دیدی؛ هباءً منثورا می‌کنیم. انسان می‌ماند تک و تنها، هیچی دیگر برایش نمی‌ماند.

من در این دنیا این‌قدر زحمت کشیدم، این‌قدر به مردم خدمت کردم، این‌قدر معالجه کردم، این‌قدر تبلیغ کردم، در همه‌ی فنون، این کار را کردم، این مسئله را انجام دادم، اما وقتی‌که در آن دنیا می‌رود می‌بیند هیچ خبری نیست.

وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذِ الْحَقُ الأعراف، ۸ وزن و میزان در روز قیامت بر حق است. یعنی چه؟ به انضمام آن آیه دیگر می‌فرماید: «ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ» مشخص می‌شود در میزان ما آن عملی حق است که آن عمل، خدا باشد. آن عملی در میزان مورد نظر است که در آن عمل خدا قرار بگیرد.

حالا یک سوالی می‌کنم از رفقا، آدم عاقل می‌آید در این دنیا خودش را خسته کند، خودش را گرفتار کند، پدر خودش را در بیاورد، آن دنیا هم همه کارهایش هباءً منثورا بشود؟ این کار را که نمی‌کند. پس یا انسان اصلًا نکند که اقلًا نگویند آنجا هباءً منثورا، یا اگر انسان می‌خواهد کاری را انجام بدهد، درست انجام بدهد. یک خرده در اطرافش فکر کند در حین عمل، هی خودش را تست کند به قول آقایان، هی خودش را محک بزند. در وقتی‌که صحبت می‌کند، در وقتی‌که با مریض‌ها برخورد می‌کند، در وقتی‌که در یک سازمانی و اداره‌ای با افرادش برخورد می‌کند، در وقتی‌که در محیط خانواده با افراد خانواده برخورد می‌کند، در وقتی‌که با کارهای خودش برخورد می‌کند، دائماً نباید از آن نقاط مخفی که در درون ما قرار دارد و از همان نقاط ضربه وارد می‌شود بر نیات و افکار و ضمائر ما، غافل باشد. دائماً در مقام تغییر و تحول و محک زدن باشد.

دیگر وقت گذشته و إن‌شاءاللَه به نظر می‌رسد امروز یک قدری مطلب شاید با روزهای دیگر تفاوت داشت. و إن‌شاءاللَه تتمه‌ی مسئله راجع به کیفیت شناخت حق و کیفیت شناخت باطل و اینکه چگونه امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند انسان ایام خود را به بطالت نباید بگذراند و دستور اولیای الهی برای این مطلب چیست، برای فرصت دیگر.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد